



شکفتن

سر به هم آورده دیدم برگ‌های غنچه را / اجتماع دوستان یکدلم آمد به یاد (صائب تبریزی)

قلمرو زبانی: یکدل: صمیمی / قلمرو ادبی: برگ‌های غنچه را سر به هم آورده دیدم: استعاره، جانبخشی

بازگردانی: گلبرگ‌های جمع شده غنچه را که دیدم، به یاد دوستان یکدلم افتادم.

پیام: به یاد آوردن دوستان یکدل

ارمغان ایران

فرزندم، هوشمند دل‌بند! ایران سرزمین ما، سرزمینی است بس کهن که دیری در درازنای تاریخ خویش، بزرگترین و آبادترین کشور جهان بوده است. لیک آنچه ایران ما را از دیگر کشورهای نیرومند جهان جدا می‌دارد و برمی‌کشد آن است که کشور ما همواره سرزمین سپند فر و فروغ و فرزانگی و فرهیخته‌گی بوده است.

ایرانیان با دیگر مردمان پیوسته به مردی و داد و دانایی رفتار می‌کردند. بیهوده نیست که سرزمین ما را ایران می‌نامند که به معنای سرزمین آزادگان است و آزادزادگان.

قلمرو زبانی: هوشمند: هوشیار / دل‌بند: دوست داشتنی، محبوب / بس: بسیار / کهن: قدیمی

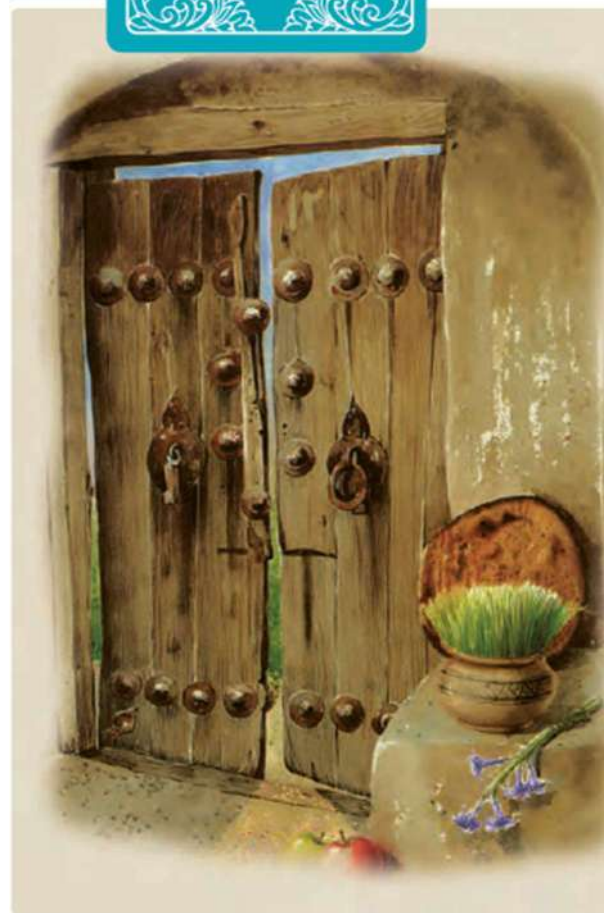
/ دیری: مدت دراز / درازنا: طول / برمی‌کشد: بالا می‌برد (بن ماضی: برکشید، بن

مضارع: برکش) / سپند: مقدس / فر: شکوه / فروغ: روشنایی، نور / فرزانگی: دانایی،

علم / فرهیخته: ادب آموخته، علم آموخته / مردی: مردانگی / داد: عدالت / قلمرو ادبی:

واج آرایی

بازگردانی: فرزندم، عزیز هوشیارم! ایران سرزمین ما، سرزمین بسیار کهنی است که مدتهاست در طول تاریخ خودش، بزرگترین و آبادترین کشور جهان بوده است؛ اما آنچه





ایران ما را از کشورهای نیرومند دیگر جهان جدا می‌کند و بالا می‌برد آن است که کشور ما همواره سرزمین مقدس شکوه، نور، علم و ادب بوده است.

ایرانیان با مردمان دیگر همیشه به مردانگی، عدالت و دانایی رفتار می‌کردند. بی خود نیست که سرزمین ما را ایران می‌نامند که به معنای سرزمین آزادگان است و آزدادگان.

پیام: فر و فروغ ایران.

دشمنان تیره‌رای و خیره‌روی ما نیز به ناچار این سرزمین را بدین نام **سپند** و **ارجمند** می‌نامند و ایرانیان را به **پاس** آزادگی‌شان می‌ستایند. بدین‌سان برترین و گرامی‌ترین **ارمغان** ایران به دیگر سرزمین‌ها اندیشه و **خرد** و فرهنگ بوده است.

گرامیم، می‌دانی که برترین و استوارترین ستایش آن است که بر **زبان** و **خامه** دشمن روان می‌شود؛ زیرا ستایشی است **پیراسته** از هر **آلایش**. دشمنی که جز زشتی و **پلشتی** و **کاستی** و ناراستی و **ددی** و بدی نمی‌تواند و **نمی‌خواهد** دید، هنگامی که ایران و ایرانی را می‌ستاید **ناچار** گردیده است که در برابر بزرگی و **والایی** این دو **سرفرود آورد** و **زبان** به ستایش **بگشاید**.

قلمرو زبانی: تیره‌رای: بداندیش / خیره‌روی: سرکش، گستاخ / **ارجمند:** گرامی / **به پاس:** به احترام / **ستودن:** ستایش کردن (بن ماضی: ستود، بن مضارع: ستا) / **بدین‌سان:** بدین گونه / **گرامی:** عزیز / **ارمغان:** ره آورد سفر، سوغات / **خرد:** عقل / **استوار:** پایدار، ثابت / **زبان:** سخن / **خامه:** قلم / **پیراسته:** آراسته، پاکیزه / **آلایش:** آلودگی / **پلشتی:** آلودگی، ناپاکی / **کاستی:** کمبود / **ددی:** درندگی / **توانستن:** (بن ماضی: توانست، بن مضارع: توان) / **خواستن:** (بن ماضی: خواست، بن مضارع: خواه) / **ناچار:** ناگزیر / **والایی:** ارجمندی / **گشودن:** بازکردن (بن ماضی: گشود، بن مضارع: گشا) / **قلمرو ادبی:** **سرفرود آوردن:** کنایه از تعظیم کردن / **زبان:** مجاز از دهان / **زبان گشودن:** کنایه از سخن گفتن

بازگردانی: دشمنان بداندیش و گستاخ ما نیز از روی ناچاری این سرزمین را با همین نام مقدس و ارجمند صدا می‌کنند و ایرانیان را به احترام آزادگی‌شان تحسین می‌کنند و با این شیوه برترین و گرامی‌ترین هدیه ایران به دیگر سرزمین‌ها اندیشه، خرد و فرهنگ بوده است.

ای فرزند گرامی‌ام، می‌دانی که برترین و ثابت ترین ستایش آن است که بر زبان و قلم دشمن جاری شود؛ زیرا ستایشی است خالی از هر آلودگی. دشمنی که جز زشتی، ناپاکی، کمبود، ناراستی، درندگی و بدی نمی‌تواند و نمی‌خواهد ببیند، هنگامی که ایران و ایرانی را تحسین می‌کند ناچار گردیده است که در برابر بزرگی و ارجمندی ایران و ایرانی تعظیم کند و شروع کند به ستایش ایران و ایرانی.

پیام: ستایش دشمنان، ایران را.

آری میهن **شکوهمند** ما این **خاستگاه بخردان** و **داناان** و **روشن‌رایان**، این **کانون روشنی** و راستی این کشور مردان **گرد**، **یلان پردل**، **دلیران** و **شیران**، **پهلوانانی نامدار**، سرزمینی است که ما **بدان می‌نازیم** و **سر از همگان برمی‌افرازیم**.



فرزندم! من می‌دانم و بی‌گمانم که تو ایران را از بن جان دوست می‌داری؛ زیرا تو از تبار ایرانیان نژاده و آزاده هستی؛ از آن پاکان که جانشان از مهر ایران تابناک است و دلشان به نام و یاد ایران می‌تپد؛ از آن دانایان خویش‌شناس که اکنون ایران را به گذشته پرفروغ آن می‌پیوندند. تو از آن آزاداندیشانی هستی که پایدار و نستوه استوار چون کوه می‌کوشند که آن گروه از ایرانیان را که از خویش‌نمایی بیگانه شده‌اند، به خویش‌نمایی بازآورند و به خود بشناسانند.

قلمرو زبانی: شکوهمند: با عظمت / خاستگاه: مبدأ، محلّ پیدایش (هم‌آوا؛ خواست: تقاضا کرد) / بخرد: خردمند / روشن‌رای: روشن‌فکر / کانون: مرکز / گرد: پهلوان، نیرومند / یل: شجاع، دلاور / پردل: دلیر / نازیدن: افتخار کردن (بن ماضی: ناخت، بن مضارع: ناز) / همگنان: همگان / افراختن: بلند کردن (بن ماضی: افراخت، افراشت؛ بن مضارع: افراز) / بی‌گمان: بی‌شک / بن جان: ته دل / تبار: اصل، نژاد / نژاده: اصیل، نجیب / آزاده: شریف / مهر: عشق / تابناک: تابنده، درخشان / تپیدن: ضربان داشتن (بن ماضی: تپید، بن مضارع: تپ) / خویش‌شناس: خودشناس / پرفروغ: پر نور / پیوستن: وصل کردن (بن ماضی: پیوست، بن مضارع: پیوند) / آزاداندیش: آن که آزاد می‌اندیشد / پایدار: پاینده / نستوه: خستگی‌ناپذیر / بازآوردن: برگرداندن (بن ماضی: بازآورد، بن مضارع: بازآور) / شناساندن: (بن ماضی: شناساند، بن مضارع: شناسان) / قلمرو ادبی: سر افراختن: کنایه از فخر کردن / دل تپیدن: کنایه از «خواستار و دوستار چیزی بودن» / چون کوه: تشبیه

بازگردانی: آری میهن شکوهمند ما، این محلّ پیدایش خردمندان و دانایان و روشن‌فکران، این مرکز روشنی و راستی این کشور مردان نیرومند، یلان دلیر، دلبران و شیران، پهلوانانی نامدار، سرزمینی است که ما بدان می‌نازیم و در میان همگان به خود فخر می‌کنیم.

فرزندم! من می‌دانم و شکی ندارم که تو ایران را از ته دلت دوست داری؛ زیرا تو از نژاد ایرانیان اصیل و آزاده هستی؛ از آن انسان‌های پاک که جانشان از عشق ایران درخشان است و عاشق نام و یاد ایران اند؛ از آن دانایان خودشناس که امروز ایران را به گذشته درخشان وصل می‌کنند. تو از آن آزاداندیشانی هستی که پایدار و خستگی‌ناپذیر محکم مانند کوه می‌کوشند که آن گروه از ایرانیان را که از خویش‌نمایی بیگانه شده‌اند، به خودشان بازآورند و به خود بشناسانند.

پیام: عشق به ایران.

ای فرزندم، مرا کمترین گمانی در آن نیست که تو ایران را دوست می‌داری؛ لیک دوست داشتن بسند نیست؛ ایران را می‌باید شناخت تا بتوان آن را بدان‌سان که شایسته است و سزاوار به دیگران شناساند. این باری است که بر دوش تو نهاد شده است؛ باری به گرانی دماوند که هر پشت را خرد می‌کند و درهم می‌شکند، مگر پشت ستیر و استوار و نیرومند فرزند ایران که تویی!

قلمرو زبانی: گمان: شک / بسند: کافی، بس / شناختن: (بن ماضی: شناخت، بن مضارع: شناس) / بدان‌سان: بدان گونه / شایسته: برازنده / سزاوار: شایسته / شناساندن: معرفی کردن (بن ماضی: شناساند، بن مضارع: شناسان) / دوش: شانه / نهادن: گذاشتن (بن ماضی: نهاد، بن مضارع: نه) / گرانی: سنگینی / خرد کردن: درهم شکستن (هم‌آوا؛ خورد: صرف کرد) / شکستن: (بن ماضی: شکست، بن مضارع: شکن) /



ستبر: تناور، تنومند / **استوار:** محکم، ثابت / **قلمرو ادبی:** این باری است: تشبیه (این مسئولیت مانند باری است.) // **بر دوش کسی نهادن:** کنایه از «به عهده کسی گذاشتن»

بازگردانی: ای فرزندانم، من کمترین شکی ندارم که تو ایران را دوست می‌داری؛ ولی دوست داشتن کافی نیست؛ ایران را می‌باید شناخت تا بتوان آن را آنطور که شایسته است و سزاوار به دیگران معرفی کرد. این مسئولیت باری است که به عهده تو گذاشته شده است؛ باری به سنگینی کوه دماوند که هر پشت را خرد می‌کند و درهم می‌شکند، مگر پشت تنومند، محکم و نیرومند فرزندان ایران که تویی!

پیام: پذیرش مسئولیت.

هر آینه می‌دانم که هر کس ایران را به درستی بشناسد دل بدان خواهد باخت و جوشان و پرتوان خواهد کوشید که در آبادی و آزادی، شکوفایی و توانایی، پیروزی و بهروزی آن از هیچ تلاش و تکاپوی بازماند و دریغ نورد.

قلمرو زبانی: هر آینه: همانا / دانستن: (بن ماضی: دانست، بن مضارع: دان) / شناختن: (بن ماضی: شناخت، بن مضارع: شناس) / باختن: از دست دادن (بن ماضی: باخت، بن مضارع: باز) / جوشان: جوشنده / پرتوان: بر قدرت / کوشیدن: (بن ماضی: کوشید، بن مضارع: کوش) / شکوفایی: شکفتگی / بهروزی: خوشبختی / تکاپوی: تلاش / بازماندن: (بن ماضی: بازماند، بن مضارع: بازمان) / دریغ: افسوس / دریغ ورزیدن: مضایقه کردن / ورزیدن (بن ماضی: ورزید، بن مضارع: ورز) / **قلمرو ادبی:** دل ... باخت: کنایه از شیفته شدن

بازگردانی: همانا من می‌دانم که هر کس ایران را به درستی بشناسد عاشق آن خواهد شد و جوشان و با انرژی خواهد کوشید که در آبادی و آزادی، شکوفایی و توانایی، پیروزی و خوشبختی آن از هیچ تلاش و تکاپوی بازماند و مضایقه نکند.

پیام: همه کارها به دست اوست.

بدان و آگاه باش که آنچه من با تو می‌گویم از سر آگاهی است و برآمده از باوری استوار بدانچه تو می‌دانی و می‌باید بکنی. تویی که بر فَر و فروغ ایران خواهی افزود و چشم جهانیان را به خیرگی خواهی کشاند و تیرگی ناخوشتن‌شناسی و از خودبیگانگی را خواهی زدود.

هان و هان خوشتن را **خوار مدار!** زیرا در این روزگار، چشم و چراغ ایرانی و در جهان گرامی‌ترین؛ پس دل از هر گونه آرایش و گمان درباره خویش پاک ساز و **برهان** و بدین سخن باور آور که فرزندان ایران و **بیشه فرهنگ** و ادب و اندیشه را **شیر شیران هستی**.

قلمرو زبانی: باش: (بن ماضی: باشید، بن مضارع: باش) / گفتن: (بن ماضی: گفت، بن مضارع: گو) / از سر: از روی / برآمده: نشأت گرفته / استوار: محکم / دانستن: (بن ماضی: دانست، بن مضارع: دان) / کردن: (بن ماضی: کرد، بن مضارع: کن) / فَر: شکوه / فروغ: روشنایی، نور / افزودن: اضافه کردن (بن ماضی: افزود، بن مضارع: افزا) / کشاندن: (بن ماضی: کشاند، بن مضارع: کشان) / خیرگی: حیرت، سرگشتگی / ناخوشتن‌شناسی: بی ادبی، گستاخی / زدود: پاک کردن (بن ماضی: زدود، بن مضارع: زدا) / **هان:** آگاه باش / **خوار:** پست (هم‌آوا؛ خار: تیغ کل) /



داشتن (بن ماضی: داشت، بن مضارع: دار) / **آلایش**: آلودگی / **گمان**: شک / **رهاندن**: آزاد کردن (بن ماضی: رهاند، بن مضارع: رهان) / **آوردن** (بن ماضی: آورد، بن مضارع: آور) / **بیشه**: نیزار، مرغزار / **قلمرو ادبی**: تیرگی ناخوشتن‌شناسی و از خودبیگانگی: اضافه تشبیهی / **چشم و چراغ ایرانی**: اضافه استعاری، تشبیه / **بیشه فرهنگ**: اضافه تشبیهی / **شیر شیران هستی**: تشبیه

بازگردانی: بدان و آگاه باش که آنچه من با تو می‌گویم به خاطر آگاهی و اطلاعات من است و برخاسته از باور محکمی است بدانچه تو می‌دانی و می‌باید بکنی. تویی که بر شکوه و روشنایی ایران خواهی افزود و چشم مردم جهان را به حیرت خواهی کشاند و تیرگی ناخوشتن‌شناسی و از خودبیگانگی را نابود خواهی کرد.

آگاه باش خوشتن را پست مدار! زیرا در این روزگار، چشم و چراغ ایرانی و در جهان گرمی‌ترینی؛ پس دلت را از هر گونه آلودگی و شک درباره خودت پاک کن و رها کن و به این سخن باور بیاور که تو فرزند ایران و شیر بیشه فرهنگ و ادب و اندیشه هستی.

پیام: همه کارها به دست اوست.

بخوان و بجوی و بیوی و ایران و خود را بشناس و پروردگار پاک را سیاس بگزار؛ به پاس آنکه تو را فرزند ایران برگزید.

آری، تویی که آینده میهن را درخشان خواهی ساخت.

خدای بزرگ پشت و پناه تو و میهن. تن و جانت بی‌گزند و میهن آبادان باد.

قلمرو زبانی: بخوان: (بن ماضی: خواند، بن مضارع: خوان) / **بجوی**: (بن ماضی: جست، بن مضارع: جوی) / **پویدن**: رفتن (نه با شتاب و نه به آرامی) (بن ماضی: پوید، بن مضارع: پوی) / **شناختن**: (بن ماضی: شناخت، بن مضارع: شناس) / **پروردگار**: پرورنده / **گزاردن**: به جا آوردن (بن ماضی: گزارد، بن مضارع: گزار) / **به پاس**: به احترام / **برگزیدن**: انتخاب کردن (بن ماضی: برگزید، بن مضارع: برگزین) / **درخشان**: نورانی / **ساخت**: (بن ماضی: ساخت، بن مضارع: ساز) / **بی‌گزند**: بی آسیب / **باد**: فعل دعایی / **قلمرو ادبی**: واج آرای

بازگردانی: بخوان و جستجو کن و حرکت کن و ایران و خود را بشناس و از پروردگار پاکت سپاسگزاری کن؛ به احترام آنکه تو را فرزند ایران انتخاب کرد.

آری، تویی که آینده میهن را درخشان خواهی کرد.

خدای بزرگ پشت و پناه تو و میهن. تن و جانت بی آسیب باد و میهن آبادان باد.

فرزند ایران میرجلال الدین کزازی؛ با کی کاهش و اندکی تغییر



۱- برترین و گرامی‌ترین ارمغان «ایران» به دیگر سرزمین‌ها چیست؟ - برترین و گرامی‌ترین ارمغان ایران به دیگر سرزمین‌ها اندیشه و خرد و فرهنگ بوده است.

۲- دو تن از دلیران و پهلوانان نامدار ایرانی را نام ببرید که برای سرپلندی ایران کوشیده اند. - رستم / کیخسرو

۳- به نظر شما چگونه می‌توان از فرهنگ و ادب فارسی پاسداری کرد؟ - فرهنگ ایران را بشناسیم و به فرزندانمان بیاموزیم. بکوشیم این فرهنگ را بشکفانیم و آن را در دیگر کشورهای جهان بگسترانیم.

۴-

دانش ادبی: واج آرایی (نغمه حروف)

هما‌نطور که در سال گذشته خواندید، یکی از عناصر زیباسازی سخن، کاربرد «تکرار» در کلام است. آهنگ حاصل از این تکرار، گوش را می‌نوازد و بر موسیقی متن و تأثیر آن می‌افزاید.

نمونه‌های زیر را با هم می‌خوانیم:

■ کشور ما، همواره سرزمین سپند فرّ و فروغ و فرزangi و فرهیختگی بوده است.

■ لبخند تو خلاصه خوبی‌هاست / لختی بخند، خنده گل زیباست

بازگردانی: لبخند تو چکیده همه خوبی‌ها و زیبایی‌های جهان است. اندکی بخند؛ زیرا تو مانند گلی و خندیدن گل زیباست.

لختی: اندکی، مقداری

در عبارت و بیت بالا، کدام حروف، بیش از بقیه تکرار شده است؟ - عبارت: ف، ر / بیت: خ

بهره‌گیری از تکرار حروف، کلام را دل‌نشین‌تر می‌سازد و سبب روشنی و رسایی سخن می‌شود. به تکرار یک حرف یا صدا (صامت، مصوّت) در عبارت یا بیت، «واج آرایی» یا نغمه حروف گفته می‌شود.





۱- شعری از فردوسی، دربارهٔ عظمت و بزرگی ایران بیابید و در کلاس بخوانید.

که ایران چو باغی است خرم بهار / شکفته همیشه گل کامکار
اگر بفکنی خیره دیوار باغ / چه باغ و چه دشت و چه دریا، چه راغ
نگر تا تو دیوار او نفکنی / دل و پشت ایرانیان نشکنی
کزان پس بود غارت و تاختن / خروش سواران و کین آختن
زن و کودک و بوم ایرانیان / به اندیشه بد من در میان
هوا خوشگوار و زمین پرنگار / تو گفתי به تیر اندر آمد بهار
همه سر به سر، دست نیکی برید / جهان جهان را به بد مسپرد
نخوانند بر ما کسی آفرین / چو ویران بود بوم ایران زمین
دریغ است ایران که ویران شود / گنام پلنگان و شیران شود

۲- دربارهٔ تکرار حرف و نقش آن در بیت زیر، گفت و گو کنید.

«خیزید و خز آرید که هنگام خزان است / باد خنک از جانب خوارزم، وزان است» (منوچهری دامغانی)

تکرار واج‌های «خ» «ز» بیت را آهنگین کرده است؛ همچنین تکرار این دو واج ما را به یاد خش خش برگها در فصل خزان می‌اندازد. بازگردانی: بلند شوید و جامه خز بیاورید؛ زیرا پاییز فرارسیده و باد خنک از سوی خوارزم وزیدن گرفته است.



۱- غلط‌های املایی را در عبارتهای زیر بیابید و اصلاح کنید.

(الف) ایران، این خواستگاه بخردان، حتی دشمنان به کین و دل چرکین را در برابر شکوه خود به زانو در می‌آورد. - خاستگاه
(ب) فرزندانم، تویی که فرّ و فروق ایران را بدان بازخواهی گرداند و چشم جهانیان را به خیره گی خواهی کشاند. - فروغ / خیرگی
(پ) دل از هر گونه آلاش و گمان دربارهٔ خویش بیبرای و یزدان پاک را سپاس بگذار. - بگزار

۲- واژه‌های جمع را به مفرد و واژه‌های مفرد را به جمع تبدیل کنید.

همگان: همه / ارمغان: ارمغان‌ها / رادان: راد / ادب: آداب

۳- در متن درس، دو جمله بیابید که «تکرار حروف» در آنها بر موسیقی کلام افزوده است.

- آری میهن شکوهمند ما این خاستگاه بخردان و دانایان و روشن‌رایان، این کانون روشنی و راستی این کشور ...

- بخوان و بجوی و بپوی و ایران و خود را بشناس و پروردگار پاک را سپاس بگزار.

۴- مفهوم کلی عبارت زیر را بنویسید.



«تویی که در این روزگار، چشم و چراغ ایرانی و بهارآفرین باغ ایران.»

یعنی اینکه تو فرزند ایران می‌توانی سبب شکوفایی و پیشرفت ایران شوی.

هر گاه پسوند «ان / ن» به پایان واژه‌هایی نظیر «زنده، راننده، دونده، پرنده» افزوده شود، این گونه نوشته می‌شوند: «زندگی، رانندگی، دوندگان، پرندگان»



کوزه‌گری ماهر و ورزیده شاگردی داشت که چندین سال نزد او کار کرده و فنون کوزه‌گری را از او فرا گرفته بود. روزی شاگرد دستمزد بیشتری از استاد درخواست کرد. کوزه‌گر بر دستمزد او افزود. پس از مدتی باز شاگرد سر ناسازگاری گذاشت و گفت: «دیگر فن کوزه‌گری را به تمامی آموختم و قصد دارم در کارگاه خود استادکار شوم.» کوزه‌گر از او خواست به پاس حقی که بر گردن او دارد، چند ماهی بماند و یاری اش کند. شاگرد بی‌اعتنا به درخواست استاد او را رها کرد و کوشید در کارگاه خود برای رقابت با استاد مرغوب‌ترین کوزه‌ها را بسازد. او با دقت شروع به ساختن کوزه کرد؛ اما لعاب هیچ یک از کوزه‌ها زیبا و شفاف از کار درنیامد.

قلمرو زبانی: کوزه‌گر: کوزه ساز / ماهر: ورزیده / ورزیده: کارکشته / فنون: جمع فن / فرا گرفتن: یاد گرفتن (بن ماضی: فراگرفت، بن مضارع: فراگیر) / درخواست کرد: خواهش کرد / افزود: اضافه کرد (بن ماضی: افزود، بن مضارع: افزا) / ناسازگاری: مخالفت / گذاشتن: نهادن (بن ماضی: گذاشت، بن مضارع: گذار) / گفتن: گفت، بن مضارع: گو) / آموختن: یاد گرفتن (بن ماضی: آموخت، بن مضارع: آموز) / خواستن: (بن ماضی: خواست، بن مضارع: خواه) (هم‌آوا؛ خاستن: ظاهر شدن) / به پاس: به احترام / ماندن: (بن ماضی: ماند، بن مضارع: مان) / یاری: کمک / بی‌اعتنا: بی توجه / درخواست: تقاضا / رها کرد: ترک کرد / کوشیدن: (بن ماضی: کوشید، بن مضارع: کوش) / ساختن: (بن ماضی: ساخت، بن مضارع: ساز) / لعاب: روپوشه‌ای با سطح صاف و براق یا نیمه براق بر روی کاشی و سرامیک / شفاف: روشن و درخشان / از کار درآمدن: به نتیجه مطلوب رسیدن / قلمرو ادبی: سر: قصد / بر گردن داشتن: کنایه از «مدیون بودن»

شاگرد ناگزیر نزد استاد بازگشت. استاد او را واداشت. مدتی دیگر نزد او بماند تا اشکال کار را دریابد. سرانجام یک روز استاد گفت: «رمز مرغوب بودن کوزه‌ها در این است که هر کوزه را پیش از آنکه در کوره بگذارم، فوت می‌کنم تا گرد و خاک از روی آن پاک شود. تو همین یک نکته را در نظر نداشتی و اشکال تو تنها یک فوت بود؛ فوت کوزه‌گری.»



قلمرو زبانی: ناگزیر: ناچار / بازگشتن: برگشتن (بن ماضی: بازگشت، بن مضارع: بازگرد) / واداشت: مجبور کرد (بن ماضی: واداشت، بن مضارع: وادار) / دریافتن: فهمیدن (بن ماضی: دریافت، بن مضارع: دریاب) / مرغوب: پسندیده / گذاشتن: نهادن (بن ماضی: گذاشت، بن مضارع: گذار) / نظر: نگاه (هم‌آواگونه؛ نذر: عهد) / در نظر داشتن: پیش چشم داشتن / قلمرو ادبی: در نظر داشتن: کنایه از توجه کردن

فوت کوزه گری، مصطفی رحماندوست با تصرف و تلخیص